

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه سی و ششم؛ ۱۴۰۲/۰۸/۳۰ فقه العروة الوثقی (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

پرسش و پاسخ

۱- اگر مقلد شخص حقوقی باشد قاعدتاً در این حالت هم رجوع جاهل به عالم است، اگر اینطور است، مآل آن به شخص حقیقی است که از عالم تقلید می‌شود؟ اگر اینطور باشد شرکت، افراد را ملزم به تقلید مثلاً از زید می‌کند؟

پاسخ: مطلب مطرح شده در این سؤال، لازمه حرف ما است. دیروز گفتیم که مقلد می‌تواند یک نهاد باشد اگرچه رسم نیست و آقایان هم نگفته باشند. مثل اینکه بانک می‌گوید ما از فلانی تقلید می‌کنیم یعنی مقررات بانک براساس نظر فلانی است. حال رئیس بانک می‌تواند مقلد هر کسی غیر از مرجع بانک باشد. این رجوع جاهل به عالم است. حالا اگر اینها (نهادهای) از لجنه تقلید کنند در واقع تقلید نهاد از نهاد می‌شود و اگر از شخص تقلید کنند، تقلید نهاد از شخص حقیقی می‌شود.

اینکه پرسشگر گفته است اگر تقلید نهاد از شخص حقیقی باشد آیا شرکت، اعضا را ملزم به تقلید از آن شخص می‌کند؟ گفته می‌شود خیر. زیرا شرکت کار به صاحبان سهام ندارد و ممکن است صاحبان سهام در زندگی خود از شخص دیگری تقلید کنند، اما این شرکت از فلان آقا تقلید می‌کند. معمولاً نهادها از قوانین کشور تقلید می‌کنند مگر آنکه در مواردی نیاز به استفتاء باشد که از شخص تقلید شود.

در اینجا مسائل مختلفی پدیدار می‌شود مثلاً فردی عضو شرکتی است که آن شرکت از فردی تقلید می‌کند که حیل ربا را قبول دارد اما فرد صاحب سهم اجتهاداً یا تقلیداً، حیل ربا را قبول ندارد، در اینجا بحث می‌شود که چه کار باید کرد؟. اینگونه مسائل در جای دیگر باید بحث شود.

۲- آیا در حکم حکومتی یا حکم قضایی هیچ دلیلی بر ولایت نداریم و فقط باید مجتهد اعلم بین آنها باشد؟

پاسخ: گفتیم ولایت نهاد، درست است و دلیلی نداریم که صاحب ولایت حتماً باید شخص باشد. از واژه ولایت آنچه به ذهن متبادر می‌شود، مولا در مقابل عبد است. ولی در اینجا اینطور نیست، بلکه ولایت به معنای حجت بودن، یعنی معتبر بودن است. اگر قرار شد نهاد حجت باشد، حالا نهاد فتوا باشد یا نهاد قضایی و...، این نهاد ولایت دارد.

۳- کدام بنای عقلایی است که به قدر متیقن آن اکتفا نمی‌شود؟

پاسخ: جلسه قبل بیان شد، گفته نشود که در بنای عقلاً حتماً باید به قدر متیقن اکتفا شود، زیرا در بسیاری از موارد می‌توان با واکاوی بنای عقلاً (باز کردن بنای عقلاً) یا پیدا کردن زمینه‌های پیدایش بنای عقلاً (پیشینه‌کاوی) یا با بررسی آثار بنای عقلاً (پسینه‌کاروی) می‌توان حدود بنای عقلاً را فهمید.

مثلاً در عُقلا به ظهور کلمات (عموم، مطلق، خاص، مقید و...) توجه می‌کنند تا مقصود مخاطب را درک کنند. اگر شک کردیم عُقلا ظاهر کلام متکلم را که حجت می‌دانند، آیا ظن را در آن معتبر می‌دانند یا خیر؟ یعنی ظهور ظن آور حجت است نه ظهوری که ظن آور نباشد؟ (می‌دانید که ما می‌گوییم اطمینان لازم است). ما می‌توانیم با تحلیل و واکاوی این اصل که ظاهر کلام هر متکلمی حجت است بفهمیم که آیا عُقلا ظن را لازم می‌دانند یا نمی‌دانند؟ یا مثلاً آیا در دادگاه‌ها ظن را لازم نمی‌دانند ولی در غیر دادگاه ظن را لازم می‌دانند؟ در اینجا دیگر قدر متیقن گرفته نمی‌شود. عموماً بنای عقلا با این طرح موضوع ما، از محدوده شک بیرون رفته و معتبر می‌شود. بله اگر بعد از بررسی باز هم شک باقی ماند باید به قدر متیقن اکتفا کرد.

۴- شما کلمه اتباع را در اقتراح مطرح کردید و فرمودید که عمل در آن اِشْراب شده است، در حالی قبلاً گفته بودید برای تحقق تقلید عمل لازم نیست. چگونه بین این اقتراح و سخن قبل شما جمع می‌شود (طبق بیان قبلی شما مثلاً اگر فلانی بگوید من مقلد فلان آقا هستم ولی در عرصه عمل به آن اعتنایی نکنند این مقلد است. این سخن چگونه با لازم بودن عمل برای تحقق تقلید قابل جمع است)؟

پاسخ: مقصود از عمل در کلام ما این است که فی الجمله اگر زمینه عمل باشد مانند اکثر موارد، مقلد عمل می‌کند. اینکه در آن جلسه گفتم عمل لازم نیست یعنی بنا بگذارم، ولی زمینه عمل نیست، حُب اگر کسی بنا بر تقلید از فلان مجتهد را دارد ولی هنوز زمینه عمل فراهم نشده است عمل لازم نیست، مانند اینکه نه خودش مرده تا بخواهد ارثی بگذارد و نه کسی مرده تا بخواهد ارثی ببرد تا این فرد از فلان مرجع تقلید کند، اما اگر زمینه باشد، تا به مرز عمل برسد اگرچه فی الجمله (نه در همه مسائل عمل کند) باشد، این اتباعی است که دیروز گفتیم. یعنی عمل فی الجمله در جایی که زمینه عمل هست. ولی اگر زمینه عمل نیست و بگوید من از این به بعد از این آقا تقلید می‌کنم و در اولین فرصت هم اگر زمینه فراهم شود عمل می‌کنم، این برای تقلید کافی است.

سؤال: آیا به این استناد می‌گویند؟ بله این استناد است. استنادی که می‌گوییم به همین معنا است. یکی از دوستان فاضل گفت، در اقتراح بیان شده دیگر «علی وجه الاستناد» لازم نیست بیان شود. چون گفته شده است «اتباع الفقیه»؛ آیا می‌شود اتباع باشد و استناد نباشد؟ من چون تصور می‌کردم که می‌شود اتباع و دنبال رفتن باشد ولی استناد نباشد این عبارت را آوردم. ولی اگر اتباع را یعنی متابعت با اتکا بگیریم، در اقتراح دیروز کلمه «علی وجه الاستناد» دیگر لازم نیست. اگر خواستید این عبارت را مُستدرک یا توضیح بگیرید.

۵- اگر مرجعیت از جنس زعامت و سرپرستی و هدایتگری مسلمین است، چرا برخی مراجع سابق و کنونی کاری به مشکلات مسلمین به ویژه مشکلات فکری، هویتی و... ندارند؟

پاسخ: اولاً ممکن است گفته شود این برداشت شما است ولی فقها معترف نیستند که کوتاهی می‌کنند. ثانیاً ما نگفتیم زعامت، چرا دقت نمی‌کنید؟ من دیروز گفتم بحث زعامت را بعداً مطرح می‌کنم. زعامت یعنی رهبری جامعه اسلامی به طور عام. ثالثاً مراجع مدعی زعامت مسلمین نیستند بلکه مدعی عهده‌دار بودن در کار و منطقه خودشان هستند.

۶- اگر جمعی از متخصصین در موضوعات مختلف در کنار یکدیگر جمع شوند و هر متخصص فقط در حوزه تخصص خودش اظهار نظر کند، آیا لجنة الافتاء است؟

این مدل اجتهاد قشنگ است که در جلسه استفتاء متخصصها مختلف در کنار فقیه باشند و موجب تمرکز او شوند. ممکن است خود فقیه متخصص باشد اما لزوماً تمرکز نداشته باشد که تمرکز بسیار مهم است. زیرا گاهی خود فقیه تخصص دارد ولی تمرکز ندارد و تمرکز به این معنا است که محقق موضوعی را بر می‌دارد و چندسال بر روی آن کار می‌کند. اینکه در جلسه استفتاء متخصصین مختلف باشد خیلی خوب است مخصوصاً موضوع شناس و ما چندسالی است درس‌های چندضلعی را مطرح کرده‌ایم که اگر نیاز به کارشناس است در آن جلسه خود کارشناس بیاید. نه آنکه همه کارها را خود فقیه انجام دهد و این چقدر امروز نیاز و ضروری است.

اینکه کارشناس در کنار فقیه به او کمک می‌کند، این شورای لجنة الافتاء نیست. زیرا کارشناسان ابزار در خدمت فقیه هستند. مثلاً حدیثی است که دارای واژه «انما» است. آیا انما برای حصر است یا برای تحقیق؟ اینجا اگر خود مجتهد به نظر برسد که هیچ، ولی اگر نظر نداشته باشد می‌تواند از یک ادیب تقلید کند. در رجال هم اینگونه است. اما وقتی به مرحله نظر دادن می‌رسد و فقط فقیه نظر می‌دهد این لجنة افتاء نیست بلکه لجنة کمک افتاء است.

تذکر: تعبیری در لجنة القضاء داشتیم که گاهی می‌گفتیم شورای عالی قضایی؛ بعد به ذهن ما آمد که نکند دوستان اشتباه کنند، شورای عالی قضایی با این نام و نشان در قانون اساسی سال ۶۸ نیامده و در قانون اساسی سال ۵۸ بوده است. شورای عالی قضایی در قانون جدید منحل شد و این شورا در واقع کار ریاست قوه قضاییه را انجام می‌داد. در آن زمان شورای عالی قضایی برای قضاوت نبود، بلکه برای سامان دادن به امر قضا بود، البته همه مجتهد بودند. اما الآن نهادی به نام لجنة القضا نداریم.

ادامه بحث قبل

بنا شد نگاه دوم به تقلید را بررسی کنیم که آیا از روایات هم این نگاه استفاده می‌شود؟ در نگاه دوم به تقلید، صرف رجوع جاهل به عالم نبود؛ بلکه فراتر از آن بود. ما در زندگی خود از صبح تا شب به عالم رجوع می‌کنیم ولی این تقلید نیست. لذا گفتیم تقلید، رجوع به مرشد، هادی و... است. قرار شد که ببینیم آیا از روایات چیزی در می‌آید یا خیر؟ یک روایت که روایت علی بن حمزه بطائنی بود که بیان شد. روایت دوم، توقیع معروف است که اسحاق بن یعقوب چندسؤال داشته و در یک نامه اینها را می‌نویسد و به نائب خاص امام عصر (ع) ،محمد بن عثمان عمری می‌دهد تا نامه را خدمت حضرت ؛ برسد (عثمان بن سعید عمری اولین نائب خاص امام بود که پدر محمد است). محمد بن عثمان نامه را می‌رساند و امام ؛ جواب سؤالات اسحاق را می‌دهند و آخر کار یک جمله می‌فرمایند: «اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله»^۱.

دوران غیبت صغری است و غیبت کبری دارد شروع می‌شود و امام ؛ باید این فضا را مدیریت کنند. از این رو دست شیعه را در دست علما گذارده و این جمله را بیان می‌دارند. در این روایت احکام حوادث

^۱. در برخی نسخه‌ها انا حجة الله علیهم دارد که شاید عبارت «علیهم» از عبارات اجتهادی باشد که نبودش بهتر است.

گفته نشده است، بلکه خود حوادث را گفته‌اند و اگر مد نظر امام؛ صرفاً احکام بود می‌توانستند، احکام حوادث بگویند. پس خود حوادث مد نظر است که یک بخشی از حوادث، احکام می‌باشد و یک بخشی خود حوادث است، مثل اینکه می‌خواهید قیام کنید، قعود کنید، نهادسازی کنید و... که در اینها بحث احکام نیست و خود حوادث مد نظر است. در اینجا امام؛ نمی‌گویند بروید از فقها احکام حوادث را بپرسید بلکه می‌گویند خود حوادث را بپرسید. امام؛ می‌خواهند بگویند فقها مرجع در حوادث هستند و این بسیار فراتر از رجوع جاهل به عالم است اگرچه این هم جزء آن است.

برخی گفته‌اند «ال» الحوادث، «ال عهد» است و اشاره به سؤالات اسحاق بن یعقوب دارد. در فقه سیاسی بیان کردیم اگر مراد از حوادث، حوادثی بود که اسحاق پرسیده بود قاعدتاً امام؛ می‌فرمودند: «اما الحوادث التي، سألتنيها يا سألت عنها». اگر مقصود، «ال عهد» باشد نمی‌گویند آن حوادثی که پرسیدی. تازه امام؛ آن سؤالات را جواب داده‌اند و بعد می‌گویند: «اما الحوادث الواقعة». بعلاوه اگر صرفاً سؤالات اسحاق بن یعقوب مد نظر بود باید به جای «فارجعوا»، «فارجع» می‌گفتند. عرب مانند فارس برای احترام، جمع نمی‌بندد تا برای فرد واحد جمع به کار برود و اگر هم داشته باشد امام؛ چنین تعبیری را برای راوی به کار نمی‌برند.

لذا به قرائن مختلف، «ال» الحوادث، «ال عهد» نیست. اگر خواستید بگویید «ال استغراق» است یا «ال ماهیت و جنس» است که باز هم از آن استغراق در می‌آید. لکن از «ال استغراق» به طور مستقیم عموم در می‌آید و از «ال ماهیت» به سبب اطلاق آن، عموم استفاده می‌شود. پس این روایت از مراجعه مردم به عالمان شیعه صحبت می‌کند که فراتر از رجوع جاهل به عالم است.

سؤال: چرا به جای عبارت «رواة احادیثنا»، از واژه «فقهاء» تعبیر نشده است، همچنانکه در روایت امام عسکری؛ آمده است؟

پاسخ: در زمان غیبت صغری، راویان ما فقیه هم شده بودند و فتوا می‌دادند و یک راوی صرفاً مسأله-گو نبود و این راویان صرف کسی که روایت بلد هستند نبودند. بلکه راویان، کسانی هستند که معرفت به معارف ما دارند که در مقبوله عمر بن حنظله هم است. بعد آنها حجت هستند و حجت در جایی است که می‌خواهید متابعت کنید و صرفاً متابعت در نقل نیست، بلکه برای متابعت در نقل، وثاقت کافی است. اما حجت را برای روای محض نمی‌گویند. مضافاً اینکه اگر واژه فقها را به کار می‌برند به فقهای سنی متبادر بود. لذا امام؛ واژه «رواة» را به کار بردند تا هم جنبه فقاہت داشته باشد و هم اینکه بگویند آشنایی ایشان با معارف ما مهم است. کسی که زمان امام زمان (ع)، راوی است زمین تا آسمان با راوی زمان امام صادق؛ متفاوت است. زیرا راوی در زمان امام زمان (ع) باید تعارضات روایات و مدیریت بین آنها را بداند، اما راوی زمان امام صادق؛ نیاز ندارد.

روایت دیگر، روایت معروف امام عسکری است (من كان من الفقهاء، صائناً لنفسه... فللعوام ان يقلدوه). در این روایت امام چه فقیهی را می‌گویند و چه صفاتی را می‌شمارند؟ آیا اینها را برای رجوع جاهل به عالم می‌گویند؟! در رجوع جاهل به عالم دو چیز لازم است: ۱- امین باشد و دروغ نگوید. ۲-

عالم باشد. در حالی که صفات مذکور در روایت، صفات کسی است که می‌خواهد دین شما را نگه دارد. به نظرم این روایت نیز یک تقلید محض و رجوع جاهل به عالم را نمی‌گوید.

البته این حدیث یک مشکلی داشت که از ادله وجوب تقلید نبود، بلکه از ادله جواز تقلید بود، زیرا می‌گوید از این افراد تقلید نکن و اگر خواستی تقلید کنی تقلید از این افراد جایز است. ولی بنا شد اگرچه نظر امام؛ در فرض جواز تقلید است و می‌خواهند کسانی را که از عالمان سوء تقلید می‌کنند ملامت نمایند؛ اما در این جهت (لزوم صفات مذکور برای مرجع تقلید) تفاوتی بین جواز تقلید و وجوب تقلید نیست. تا اینجا نگاه دوم بررسی شد. اما این مقدار برای این مسئله مورد رضایت ما نیست، اما ما چاره‌ای نداریم و نمی‌توانیم بیش از آن معطل شویم و باید درس را پیش ببریم. اگر کسی پیدا شود که در این مورد کار کند خیلی لازم است.

آیا بر اساس نگاه دوم، تقلید از هوش مصنوعی یا تقلید شورایی صحیح است یا خیر؟ لوازم این نگاه با نگاه اول به خصوص در شرایط، بسیار متفاوت است. به نظر ما طبق نگاه دوم و آنچه که از هوش مصنوعی به ما گفته‌اند، نمی‌شود از هوش مصنوعی تقلید کرد، زیرا صفات مذکور در روایت امام عسکری؛ در هوش مصنوعی وجود ندارد و خنده‌دار است که گفته شود هوش مصنوعی صائناً لنفسه و... باشد.

اما تقلید از شورا و لجنه با نگاه دوم، مشکلی ندارد که عده‌ای از فقها که صائنون لانفسهم، حافظون لدینهم و مطیعون لأمر مولا هم هستند در کنار یکدیگر در یک لجنه جمع شوند و بعد به اتفاق آرا یا رأی اکثریت فتوا دهند. پس با این نگاه نیز تقلید از لجنه مشکلی ندارد.

در نتیجه، اقتراح‌ی که در جلسه قبل با نگاه اول بیان کردیم، در این نگاه دوم نیز این اقتراح می‌باشد. ممکن است به ذهن آید که اگر هر دو نگاه یک اقتراح دارد پس چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ اولاً در نگاه دوم، تقلید از هوش مصنوعی حذف شد. دوماً بعداً که می‌خواهیم شرایط مجتهد را بگوییم این نگاه دوم در آنجا مؤثر است و لزومی ندارد تأثیرگذاری در همه جا حتی در اقتراح باشد.

آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین